

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سی‌دی: سیری در سیره و گوشه‌هایی از شخصیت و مقامات پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ

ترک ۱۵: وفات ابوطالب و خدیجه علیهما السلام (۲۶ یا ۲۹ رجب - ۷ یا ۱۰ رمضان ۳ هـ ق)

سه سال قبل از هجرت رسول الله ﷺ، در سال دهم بعثت پیغمبر اکرم ﷺ، یعنی سالی که محاصره‌ی مسلمان‌ها در شعب ابی‌طالب علیهما السلام تمام شد؛ (چون ظاهراً از سال هفتم تا دهم بعثت، مسلمان‌ها در شعب ابی‌طالب علیهما السلام تحت محاصره بودند. در سال دهم بعثت این محاصره پایان یافت؛ مسلمان‌ها اجازه پیدا کردند از شعب بیرون بیایند و به شهر مکه برگردند. پس از سه سال مشقت‌های سنگین، بیرون آمدن از شعب و بازگشت به مکه،) دو حادثه‌ی تلخ و جانگداز برای رسول الله ﷺ اتفاق افتاد؛ که به همین مناسبت سال دهم بعثت را "عام الحزن"، یعنی سال حزن، اندوه و غم، نام نهاده‌اند.^۱

اولین حادثه در روز هفتم ماه مبارک رمضان اتفاق افتاد؛ ابوطالب علیهما السلام، عموی بزرگوار پیغمبر اکرم ﷺ و پدر بزرگوار امیرالمؤمنین علیؑ، از این عالم پرواز کردند و داغ سنگین غم مرگ ایشان بر دل پیامبر ﷺ نشست. ابوطالب علیهما السلام عموی پیامبر ﷺ و پدر

^۱. مجلسی، بحار، ج ۱۹، ص ۲۵ و ۳۵، ص ۸۲ و قطب‌الدین‌راوندی، قصص الانبیاء، ص ۳۱۷ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۱۷۴ و

مقریزی، امتاع‌الاسماع، ج ۱، ص ۴۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. ابوطالب علیه السلام هم کنیه‌ی ایشان است. نام ابوطالب علیه السلام، دو گونه نقل شده است؛ هم عبدمناف و هم عمران نقل شده است.^۲

ابوطالب علیه السلام کفیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شوند

وقتی عبدالمطلب علیه السلام در سن هشت سالگی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سن پیری خودشان، می‌خواستند از این عالم بروند؛ ابوطالب علیه السلام را صدا زدند. عبدالمطلب علیه السلام به یتیم عبدالله علیه السلام و نوه‌ی گران‌بهای خودشان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، عجیب عشق می‌ورزیدند و این پدر بزرگ عظیم جای پدر را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پر کرده بودند. وقتی عبدالمطلب علیه السلام از دنیا می‌روند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هشت سالگی هستند؛ در لحظه‌های آخر، ابوطالب علیه السلام را صدا می‌زنند و می‌گویند: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به تو می‌سپارم و از تو می‌خواهم که مثل جانت از او حافظت کنی. ابوطالب علیه السلام هم به پدر عرض می‌کنند: این برادرزاده‌ی من همانند فرزند من است و شما مطمئن باشید که من در حفظ، نگهداری، حمایت و دفاع از او اندکی کوتاهی نخواهم کرد.^۳

۲. ابن حجر، الاصابة، ج ۷، ص ۱۹۶ و زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۱۶۶ و ۲۹۵ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۸۵ و ۸۶ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۱۳. «كَانَ الرَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فِي حَجْرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَمَّا آتَى عَلَيْهِ اثْنَانِ وَ مِائَةٌ سَعَى وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ابْنُ ثَمَانَ سِينِينَ جَمَعَ بَيْنَهُ وَ قَالَ مُحَمَّدٌ يَتِيمٌ فَأَوْوَهُ وَ عَائِلٌ فَأَعْتُوهُ اخْفَظُوا وَصِيَّتِي فِيهِ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ أَنَا لَهُ فَقَالَ كَفَّ شَرَكَ عَنْهُ فَقَالَ الْعَبَّاسُ أَنَا لَهُ فَقَالَ أَنْتَ غَضْبَانٌ لَعَلَّكَ تُؤْذِيهِ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ أَنَا لَهُ فَقَالَ أَنْتَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ اطَّعْ لَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَا أَبَتَهُ لَا تَحْزَنْ فَلَنْ لِي رَبًّا لَا يُضِيعُنِي فَأَمْسَكَهُ أَبُو طَالِبٍ فِي حَجْرِهِ وَ قَامَ بِأَمْرِهِ بِحَمِيهِ

از این زمان، یعنی لحظه‌ی مرگ عبدالمطلب عليه السلام، تا روز هفتم ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت، این فاصله‌ی چهل و دو سال، ابوطالب عليه السلام با همه‌ی شأن و الایمی که داشتند؛ بزرگ قریش و بزرگ و رئیس مکه بودند؛ یک تنه در برابر دشمنان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سینه سپر کردند و در مقابل هجومه‌های مشرکین و کفار از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم دفاع و حمایت کردند.

ابوطالب عليه السلام عاشق و فدایی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ جَاهِهِ فِي صَعْرِهِ مِنَ الْيَهُودِ الْمُرْصِدَةِ لَهُ بِالْعَدَاوَةِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ مِنْ بَنِي أَعْمَامِهِ وَ مِنَ الْعَرَبِ قَاطِبَةً الَّذِينَ يُحْسِدُونَهُ عَلَى مَا آتَاهُ اللَّهُ مِنَ الثُّبُوتِ وَ أَنْشَأَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ:

بِمُوحِدٍ بَعْدَ أَبِيهِ قَرْدٍ

أَوْصِيكَ يَا عَبْدَ مَنْفٍ بَعْدِي

وَ قَالَ:

عَبْدُ مَنْفٍ وَ هُوَ ذُو تَجَارِبٍ
يَا ابْنَ الَّذِي قَدْ غَابَ غَيْرَ آتِبٍ

وَصَيْتٌ مِنْ كَفَيْتُهُ بِطَالِبٍ
يَا ابْنَ الْحَيِّبِ أَكْرَمِ الْأَقَارِبِ

فَتَمَثَّلَ أَبُو طَالِبٍ وَ كَانَ سَمِعَ عَنِ الرَّاهِبِ وَصَفَهُ:

إِنِّي سَمِعْتُ أَعْجَبَ الْعَجَائِبِ

لَا تُوصِنِي بِلَازِمٍ وَ وَاجِبِ

بَانَ بِحَمْدِ اللَّهِ قَوْلَ الرَّاهِبِ «

مِنْ كُلِّ خَبْرٍ عَالِمٍ وَ كَاتِبِ

«أَنَّهُ لَمَّا حَضَرَتْ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ الْوَفَاةَ دَعَا ابْنَهُ أَبَا طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِي قَدْ عَلِمْتَ شِدَّةَ حُتِي لِمُحَمَّدٍ وَ وَجَدِي بِهِ انْظُرْ كَيْفَ تَحْفَظُنِي فِيهِ قَالَ أَبُو طَالِبٍ يَا أَبَةَ لَا تُوصِنِي بِمُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ ابْنِي وَ ابْنُ أَخِي فَلَمَّا تَوَقَّى عَبْدُ الْمُطَّلِبِ كَانَ أَبُو طَالِبٍ يُؤَيِّزُهُ بِالتَّقَمَّةِ وَ الْكِسْوَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِهِ.»

ابن هشام، السيرة النبوية، ج ١، ص ١٧٩ و يعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٣ و ابن سعد الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٩٥.

در ایام شعب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و مسلمان‌ها در شعب محاصره شدند. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ اظهار اسلام نکرده بودند. بنابه آنچه که نقل شده است؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایتی قریب به این مضمون فرمودند: ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مثل اصحاب کهف بودند. اصحاب کهف در عین اینکه موحد بودند؛ اما در دربار حکومت شرک‌آلود زمان خودشان هم زندگی می‌کردند و اظهار ایمان و توحید نکردند؛ تا زمانی که جدا شدند و هجرت کردند. بعد هم در آن غار آن وقایع برایشان اتفاق افتاد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ همچون اصحاب کهف بودند و به دلیل اینکه هم ایمان آورده بودند و هم تقیه می‌کردند و اظهار نمی‌کردند؛ دو برابر دیگران اجر داشتند.^۴

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به دلیل تقیه، این امکان را داشتند که هم در مکه در میان مشرکین زندگی کنند و هم رئیس آنها بودند؛ اما علی‌رغم همه‌ی اینها از ریاست، آسایش و امنیت خود چشم پوشیدند و تمام خویشاوندان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از بنی‌هاشم صدا زدند؛ که خویشاوندان خودشان هم بودند و گفتند: معنا ندارد که رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شعب ابی‌طالب در سختی و تنگنا باشند و ما در مکه راحت باشیم. لذا ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ چشم از ریاست مکه پوشیدند؛ همراه خانواده و خاندان، کنار رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند و این سه سال را در شعب زندگی کردند.^۵ این یگانگی با

^۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲۵ و مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۷۸.

«لَنْ مَثَلِ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.»

رسول الله ﷺ را می‌رساند. چند روز پس از خروج از شعب ابی طالب علیه السلام، در سال دهم بعثت بود؛ که ابوطالب علیه السلام که سنّ بالایی داشتند؛ کهنسال بودند و در این سه سال، مشقت‌ها و رنج‌های زندگی در شعب ایشان را به شدت کاهیده و رنجور کرده بود؛ از دنیا رفتند.

ابوطالب علیه السلام در این چهل و دو سال با همه‌ی وجود خود حامی و مدافع رسول الله ﷺ بودند و به رسول الله ﷺ عشق می‌ورزیدند. عجیب است در همین سه سال، در شعب ابوطالب علیه السلام، ابوطالب علیه السلام به پسرهای خود دستور می‌دادند شب‌ها در رختخواب رسول الله ﷺ به جای پیامبر ﷺ بخوابند و پیامبر ﷺ را جای دیگری می‌بردند؛^۶ یعنی بچه‌های خودشان را سپر بلای رسول الله ﷺ می‌کردند. اینقدر عاشق پیامبر ﷺ بودند!

بنابه نقل پیغمبر اکرم ﷺ دوازده ساله بودند که ابوطالب علیه السلام قصد کردند به یک سفر تجاری بروند. این‌طور که در تواریخ نقل شده است؛ پیغمبر اکرم ﷺ یک پسر دوازده ساله بودند؛ نه پدری دارند و نه مادری و تنها حامی ایشان ابوطالب علیه السلام هستند؛ که ایشان هم دارند می‌روند؛ لذا گویی ظاهراً پیغمبر ﷺ بغض کرده بودند. ابوطالب علیه السلام هم از پیامبر ﷺ دل نمی‌کنند؛ که از ایشان جدا شوند. با اینکه بنا نداشتند در این سفر طولانی پیغمبر ﷺ را با خود ببرند؛ اما وقتی پیامبر ﷺ آمدند و اظهار کردند: ای عمو! چگونه مرا رها می‌کنی و می‌روی؟! ابوطالب علیه السلام دیدند نمی‌توانند از رسول الله ﷺ جدا شوند. با اینکه برای پیامبر ﷺ جا و

^۶. مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۴۶ و مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ص ۵۸ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۱۴ و ابن ابی‌احدید،

شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۶۴ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۳.

مرکبی هم پیش‌بینی نشده بود؛ ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را روی همان مرکبی که خودشان سوار بودند، سوار کردند و در طول آن سفر طولانی با خودشان بردند.^۷ اینگونه به رسول-
الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عشق می‌ورزیدند!

شهر مکه دچار قحطی آب شدید شد و خشکسالی سنگینی آمد. مردم مکه نزد ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و از این بزرگ قریش خواهش کردند: شما برو دعا کن؛ بلکه باران ببارد. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که ظاهراً در سنّ کودکی بودند؛ همراه خودشان به مسجدالحرام در کنار کعبه بردند و خدا را به حقّ این پسر قسم دادند؛ که خدایا! باران را نازل کن. این ماجرا در ایامی است که صورت ظاهر هنوز خبری از اسلام نیست. تاریخ نقل می‌کند درحالی که ذره‌ای ابر در آسمان نبود؛ ظرف چند لحظه آسمان مکه پر از ابرهای متراکم شد و باران سیل‌آسایی در مکه بارید. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شعر زیبایی در شأن پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند؛ که حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ در لحظه‌های نزدیک به رحلت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همین شعر را بالای سر ایشان خواندند.^۸

^۷. طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۱۷ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۲ و مجلسی، بحار، ج ۱۵، ص ۱۹۹ و ۴۰۸.

«قال: إنَّ أبا طالبٍ خَرَجَ فِي رَكْبٍ إِلَى الشَّامِ تاجِراً فَلَمَّا تَهَيَّأَ لِلرَّحِيلِ وَاجْمَعَ السَّيْرَ انْتَضَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهِ وَ قَالَ يَا عَمْرُؤُ إِلَى مَنْ تَكَلِّفُنِي لَا أَبَ وَ لَا أُمَّ فَتَرَقَّى لَهُ أَبُو طَالِبٍ وَ قَالَ وَ اللَّهُ لَا أَخْرَجَنَّ بِهِ مَعِي وَ لَا يُفَارِقُنِي وَ لَا أَفَارِقُهُ أَبَدًا فَخَرَجَ بِهِ وَ هُوَ مَعَهُ»

^۸. محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۶، ص ۲۰۷ و موسوی، فخاربن‌معد، ایمان‌ابی‌طالب، ص ۳۱۶

«جُلِّهْمَةُ بِنْتُ عَرْفَطَةَ قَالَ: أَقْبَلْتُ عَيْرٌ مِنْ أَعْلَى نَجْدٍ حَتَّى إِذَا جَاءَتِ الْكُفْبَةَ وَ إِذَا بِلِغَامٍ قَدْ رَمَى نَفْسَهُ عَنْ نَجْرٍ بَعِيرٍ فَأَتَى الْكُفْبَةَ فَتَعَلَّقَ بِأَسْبَافِهَا ثُمَّ قَالَ يَا رَبَّ الْبُنْيَةِ أَجْرُنِي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ جَسِيمٌ وَسِيمٌ لَهُ سِبَاءُ الْمُلُوكِ وَ سَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ مَا سَأَلْتُكَ يَا غُلَامُ فَقَالَ لِي أَنَا رَحْمًا قَالَ جُلِّهْمَةُ

علت بی مهري اهل سنت به ابوطالب عليه السلام

ابوطالب عليه السلام به شدت مورد بی مهري غالب اهل سنت است. علت آن هم معلوم است. علت عداوت با علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین عليه السلام است. آنها برای اینکه بتوانند از هر راه به

فَسَأَلْتُ عَنِ الشَّيْخِ مَنْ هُوَ فَقِيلَ هُوَ أَبُو طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ وَ إِذَا بِشَيْخٍ نُجْدِيٍّ قَدْ أَسْرَعَ نَحْوَ الْغُلَامِ وَ انْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ أَشْجَافِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ الْغُلَامُ لِأَبِي طَالِبٍ إِنَّ أَبِي مَاتَ وَ أَنَا صَغِيرٌ وَ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ قَدْ اسْتَعْبَدَنِي وَ قَدْ كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّ اللَّهَ بَيْنَنَا يُنْمَعُ بِهِ مِنَ الظُّلْمِ فَأَجْرَنِي وَمَنْ ظَلَمَنِي فَأَجَارَهُ أَبُو طَالِبٍ عليه السلام مِنَ النَّجْدِيِّ وَ انْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهِ وَ مَضَى النَّجْدِيُّ وَ قَدْ بَسَسَتْ يَدَاهُ قَالَ عُمَرُ بْنُ خَارِجَةَ فَلَمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذَا الْخَبَرَ قُلْتُ إِنَّ لِهَذَا الشَّيْخِ لَشَأْنًا فَضَرَبْتُ نَحْوَ مَكَّةَ بَاحِثًا عَنْ شَأْنِهِ حَتَّى وَرَدْتُ الْأَبْطَحَ وَ قَدْ كَانَتْ أَجْدَبَتْ مَكَّةَ وَ مَا حَوْلَهَا بِاخْتِباسِ الْمَطَرِ عَنْهَا قَالَ فَإِذَا قُرَيْشٌ قَدْ اجْتَمَعَتْ بِالْأَبْطَحِ وَ ارْتَفَعَتْ ضَوْضَاؤُهَا فَقَائِلٌ مِنْهُمْ يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ قَائِلٌ مِنْهُمْ يَقُولُ اعْبُدُوا الْعَمَنَةَ الثَّالِثَةَ الْآخَرَى فَقَامَ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يُقَالُ لَهُ وَرَقَةُ بْنُ تَوْفَلٍ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ فِيكُمْ بَقِيَّةُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ سَلَاةُ إِسْحَاعِيلَ فَقَالُوا كَأَنَّكَ تَعْنِي أَبَا طَالِبٍ فَقَالَ أَجَلٌ فَلَمْ تَلْبَثْ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا أَبُو طَالِبٍ مِنْ دَارِ نِسَائِهِ وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ خَضْرَاءُ وَ كَانَ رَأْسُهُ يَفْطُرُ مِنْ دِهَانِهِ فَقَامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ وَ قَالُوا يَا أَبَا طَالِبٍ قَدْ فَحِطْتَ الْبِلَادُ وَ أَجْدَبَتِ الْعِبَادُ فَهَلُمَّ فَاسْتَسْقِ بِنَا فَقَالَ نَعَمْ مَوْعِدُكُمْ دُلُوكُ الشَّمْسِ وَفَتْ هُبُوبِ الرِّيحِ يَعْنِي بِالْأُلُوكِ الزَّوَالِ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ فَإِذَا بِأَبِي طَالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ وَ حَوْلَهُ أَعْيِلِمَةٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ فِي وَسْطِهِمْ غُلَامٌ كَأَنَّهُ شَمْسٌ دَجْنٌ إِذَا تَفَرَّتْ عَنْهَا عَمَامَةٌ قَتْمًا يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَأَقْبَلَ أَبُو طَالِبٍ حَتَّى آسَنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ فِي مُسْتَجَارِهَا ثُمَّ رَمَى السَّمَاءَ بِعَيْنَيْهِ وَ لَادَ بِأَضْبَعِهِ وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ وَ تَضَنَّتْ الْأَعْيِلِمَةُ حَوْلَهُ كَذَلِكَ وَ مَا فِي السَّمَاءِ يَوْمَئِذٍ قِرْعَةٌ فَأَقْبَلَ السَّحَابُ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ نَبَا وَ دَنَا وَ كَثُفَ وَ أَوْكُفَ وَ أَسْجِمَ وَ أَقَمَّ وَ اغْدُودَقَ وَ آبَرَقَ وَ انْعُنَجَرَ وَ اسْمُخَفَرَ ثُمَّ سَحَّ سَحًّا أَعْمَمَ مِنْهُ الْوَادِي وَ أَخْصَبَ لَهُ الْبَادِي.»

شعر ابوطالب عليه السلام در مدح پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم:

نمال اليتامى عصمة للأرامل
فهم عنده في نعمة و فواضل
و وزان حق وزنه غير عائل
له شاهد من نفسه حق عادل

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه
تطوف به الهلاك من آل هاشم
و ميزان صدق لا يخس شعيرة
بميزان قسط لا يخس شعيرة

و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۵۲ و صالحی شامی، سبیل الهدی، ج ۲، ص ۱۳۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه بزنند؛ یکی از راه‌ها را هم این تشخیص داده‌اند که بگویند ابوطالب علیه السلام مشرک زندگی کردند؛ مشرک مُردند و اهل دوزخ هستند. حتی بعضی از اهل سنت برخی آیات قرآن را هم که در آنها وعده‌ی عذاب داده شده است؛ نسبت داده‌اند که **(الْعِيَاذُ بِاللَّهِ!)** در شأن ابوطالب علیه السلام نازل شده است. این به علت کینه‌ای است که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارند و می‌خواهند از این راه هم ضربه‌ای به امیرالمؤمنین علیه السلام بزنند؛ درحالی که ایمان ابوطالب علیه السلام ذره‌ای جای تردید ندارد.

به‌خاطر دارم در عربستان یکی از علمای سنی براساس تحقیقی که کرده بود، به این نتیجه رسیده بود که ابوطالب علیه السلام مؤمن بودند و مؤمن از دنیا رفتند. در این زمینه کتابی نوشت و شاید حجم کتاب حدود سیصد صفحه بود. به‌محض اینکه این کتاب منتشر شد؛ این مؤلف سنی را بازداشت و زندانی کردند. اول حکم اعدام برای او بردند؛ اما در جهان اسلام، از جمله کشورهای شیعه، سروصدای زیادی ایجاد شد و به حبس ابد تخفیف دادند. بعدها دوباره مراجع تقلید شیعه هیئت‌هایی را به عربستان اعزام کردند و فشاری وارد شد؛ تا بالاخره تخفیف دادند به اینکه هشتاد تازیانه به او بزنند؛ به جرم اینکه چرا تحقیقات او به این نتیجه رسیده است که ابوطالب علیه السلام مؤمن هستند. درحالی که علائم ایمان ابوطالب علیه السلام به قدری زیاد است؛ که هیچ انسان منصفی نمی‌تواند ذره‌ای تردید کند، در اینکه ابوطالب علیه السلام با همه‌ی وجود مؤمن بودند.

دلایل مؤمن بودن ابوطالب علیه السلام

۱. سخنان و اشعار ابوطالب عليه السلام: یکی از دلائل بسیار آشکار آن اشعار و سخنانی است که از ابوطالب عليه السلام باقی مانده است؛ که بر این بحث صراحت دارد. اشعار متعددی است؛ خود سنی‌ها هم نقل کرده‌اند. دیوان شعری به‌نام دیوان ابوطالب عليه السلام وجود دارد؛ که در آن اشعار ابوطالب عليه السلام را جمع کرده‌اند. در این دیوان اشعار متعددی است؛ که تصریح می‌کند پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم، پیغمبر است.^۹

اکنون فرصت نیست تا من همه‌ی آن اشعار را برایتان بخوانم. یک دوبیتی از آن را برایتان می‌خوانم. ابوطالب عليه السلام پدر امیرالمؤمنین عليه السلام می‌گویند:

لِيَعْلَمَ خِيَارُ النَّاسِ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّ كُوسَىٰ وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ
عَطَانًا يَهْدِي مِثْلُ مَا آتَىٰ بِهِ فَكُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصَمُ^{۱۰}

«لِيَعْلَمَ خِيَارُ النَّاسِ أَنَّ مُحَمَّدًا» همه‌ی خوبان مردم و مردم نیک باید بدانند که پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم «نَبِيُّ كُوسَىٰ وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ» پیامبری همانند موسی بن عمران عليه السلام و مسیح پسر مریم عليه السلام است. «عَطَانًا يَهْدِي» پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم با هدایتی آمده و هدایتی را برای ما آورده است؛ «مِثْلُ مَا آتَىٰ بِهِ» مثل همان هدایتی که موسی و مسیح عليه السلام آوردند. «فَكُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصَمُ» و همه‌ی اینها (یعنی پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم، موسی بن عمران عليه السلام و عیسی پسر مریم عليه السلام) به امر الهی هدایت

^۹ بصری، علی بن حمزة و ابوهفان مهزومی، عبدالله بن احمد، دیوان ابی طالب بن عبدالمطلب، محقق محمدحسن آل یاسین، بیروت: دارومکتبة الهلال.

^{۱۰} طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۳ و ابن بطریق، عمدة العیون، المقدمة، ص ۵ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۱۶.

می‌کنند و انسان را از معصیت و گناه، نهی می‌کنند و باز می‌دارند. کسی که به صراحت چنین شعری گفته است، چگونه می‌توان به ایشان گفت این فرد مؤمن و مسلمان نبود و از دنیا رفت. اشعار متعدّد است.^{۱۱}

همین‌طور در تاریخ نقل شده است که وقتی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در هفتم ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت، یعنی عام الحزن، از دنیا می‌رفتند؛ پسرانشان را صدا زدند و به آنان وصیت کردند که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفادار بمانند؛ از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاع کنند و به آیین و پیروان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگردند.^{۱۲} حال چگونه می‌توان گفت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مؤمن نبودند؛ مسلمان نشدند و کافر و مشرک از دنیا رفتند. بنابراین یک دلیل، سخنان و اشعار ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

^{۱۱}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۱۳۶ و فیض کاشانی، وافی، ج ۳، ص ۶۹۹.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا فَقَالَ كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا وَ هُوَ يَقُولُ

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَوَسْنَى خُطِّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِرًا وَ هُوَ يَقُولُ

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبَ لَدَيْنَا وَ لَا يَغْبَأُ بِقَبِيلِ الْبَاطِلِ

وَ أَيْضًا يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ نِثَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ»

^{۱۲}. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۹۸ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۹.

«إن أبا طالب دعا بني عبد المطلب فقال: لن تزالوا بخير ما سمعتم من محمد و ما اتبعتم أمره فاتبعوه و أعينوه ترشدوا.»

موسوی، فخار بن معد، ایمان‌ابی طالب، ص ۱۴۴ و حسن شفیعی‌شاهرودی، گزیده‌ای جامع از الغدير، ص ۶۹۶.

۲. دفاع‌های جانانه و با تمام وجود از پیامبر ﷺ: دلیل دوم دفاع‌های جانانه و با همه‌ی وجودی است، که ابوطالب رضی الله عنه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که به‌خاطر ادعای نبوت مورد حمله قرار گرفته بودند، انجام دادند. ابوطالب رضی الله عنه در برابر مشرکین با همه‌ی هستی‌شان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کردند. مگر ممکن است مشرکی چنین کاری کند!

جلسه‌ای در خانه‌ی خود ابوطالب رضی الله عنه تشکیل شده بود. همه‌ی سران قریش جمع شده بودند، برای اینکه برای مقابله با ادعای پیامبری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم بگیرند. جلسه هم در خانه‌ی ابوطالب رضی الله عنه بود؛ چون ابوطالب رضی الله عنه رئیس قریش بودند و منزل ایشان محلّ جمع شدن بود. بحث‌هایشان را کردند؛ آخر الامر عُقْبَةُ [عُقْبَةُ] بِنِ ابِي مُعَيْطٍ، که او هم یکی از سرکردگان مشرکین بود؛ گفت: این قضیه هیچ راه‌حلی ندارد. نصیحت و موعظه هم روی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کارگر نیست. چاره‌ای جز این نداریم که او را بکشیم و ترور کنیم. باید این کار را کرد. جلسه در خانه‌ی خود ابوطالب رضی الله عنه بود و ابوطالب رضی الله عنه به‌خاطر اینکه میزبان بودند؛ ادب کردند و چیزی نگفتند. جلسه ختم شد. آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طبق برنامه‌ی معمول به منزل برنگشتند و تا پاسی از شب رفته، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل نیامدند. ابوطالب رضی الله عنه به‌شدت نگران بودند و تقریباً به یقین رسیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ترور کرده‌اند. به‌همین خاطر جوانان سلحشور و شجاع بنی‌هاشم را احضار کردند و گفتند: همه‌تان با سلاح به خانه‌ی من بیایید؛ کارت‌ان دارم. همه‌ی آنها جمع شدند. ابوطالب رضی الله عنه گفتند: اکنون همه با هم به مسجد الحرام

قال الرازی: «قال الزجاج: اجمع المسلمون علی انھا نزلت فی ابي طالب؛ قال عند موته: یا معشر بنی عبد مناف! اطیعوا محمداً و صدقوه تفلحوا و ترشدوا.»

می‌رویم. هریک از شما کنار دست یکی از سران قریش، که مشرک هستند، بنشینید؛ به محض اینکه من فلان جمله را گفتم؛ شما درنگ نکنید؛ شمشیر بکشید و کسی را که بغل دستتان است بزنید، بکشید و اینگونه ما انتقام خون پیامبر ﷺ را از آنها بگیریم. آماده شده بودند برای اینکه به سمت مسجدالحرام حرکت کنند؛ درست در همین لحظه‌ها زیدبن حارثه از راه رسید. (زیدبن حارثه غلام خدیجه ﷺ بود؛ که خدیجه ﷺ به پیامبر ﷺ هدیه کردند. پیامبر ﷺ هم او را آزاد کردند و پسرخوانده‌ی خودشان قرار دادند.) زیدبن حارثه به خانه‌ی ابوطالب ﷺ آمد؛ دید عجب صحنه‌ای است. گفت: چرا قصد چنین کاری کردید؟ پیغمبر ﷺ سالم و زنده هستند. حضرت اکنون در خانه‌ی فلان مسلمان، تبلیغ اسلام می‌کنند. نگران نباشید؛ اتفاقی نیفتاده است. سپس زیدبن حارثه دوان دوان خود را به آن منزل، خدمت رسول -
الله ﷺ رساند؛ ماجرا را نقل کرد و گفت چنین اتفاقی دارد می‌افتد. پیغمبر ﷺ آمدند و وارد خانه‌ی ابوطالب ﷺ شدند. تا وارد خانه شدند و چشم ابوطالب ﷺ به جمال رسول -
الله ﷺ افتاد؛ اشک از چشمان ابوطالب ﷺ جاری شد و گفتند: عزیز دل من! به سلامت هستی؟ الحمدلله.

اما ابوطالب ﷺ برای اینکه جواب حرف عُبَّه [عُقَبَه] بنِ اَبی مُعِیْط را بدهند؛ گفتند: فردا صبح همه‌ی شما جوان‌ها با همین سلاح‌هایی که همراهتان است، بیایید؛ کار داریم. این مجموعه را همراه خودشان راه انداختند و به مسجدالحرام آمدند؛ درحالی که همه‌ی سران قریش در مسجدالحرام نشسته بودند. یکدفعه دیدند ابوطالب ﷺ با گروه زیادی از جوانان سلحشور و شجاع بنی‌هاشم وارد مسجدالحرام شدند. تعجب کردند که داستان چیست؟ ابوطالب ﷺ شروع

به صحبت کردند. گفتند: حرفی را که عُبَّةَ [عُبَّةَ] بِنِ أَبِي مُعَيْطِ زد، به خاطر دارید؟ بدانید من دیشب قصد داشتم کاری را انجام دهم. تمام این جوان‌هایی که همراه من هستند، مسلّحند. سپس دستور دادند: سلاح‌هایتان را بیرون بیاورید و نشان دهید. نشان دادند. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: من دیشب چون گمان کردم شما آن حرف را عملی کرده‌اید؛ قصد داشتم بیایم، تمام شما را از دم تیغ بگذرانم و بکشم و الآن به شما اعلام می‌کنم: اگر بخواهید چنین کاری نسبت- به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انجام دهید، چنین فرجامی در انتظار شما خواهد بود.^{۱۳}

آیا می‌توان گفت کسی که در برابر مشرکان اینگونه مدافع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است؛ مسلمان و مؤمن نبود؟ یا کسی که سه سال در شعب ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندان خود را سپر جان رسول- الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌کند و می‌گوید در بستر ایشان بخوابید و اگر قرار است پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترور شوند، شما به جای او کشته شوید؛ می‌توان گفت این فرد به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان نداشت؟ خیلی بی- انصافی است! ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ هر شب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را جای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خواباندند؛ با این اوصاف می‌توان گفت این شخصی که نور چشم خود و برجسته‌ترین فرزندش را برای رسول- الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فدا می‌کند؛ به ایشان ایمان ندارد؟!^{۱۴}

۱۳.

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۴۶ و مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ص ۵۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۱۴ و ابن ابی‌احدید،

شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۶۴ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. اظهار نظرها و سخنان دوستان و نزدیکان ابوطالب عليه السلام: نکته‌ی سوم هم اظهار نظرها و سخنانی است که دوستان و نزدیکان ابوطالب عليه السلام ابراز کردند. خود کتاب‌های اهل سنت نقل کرده‌اند وقتی ابوطالب عليه السلام از دنیا رفتند؛ امیرالمؤمنین عليه السلام، فرزند رشید ایشان، خدمت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آمدند و خبر رحلت پدر بزرگوارشان را به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دادند. تاریخ نقل کرده است وقتی این خبر به پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم رسید؛ پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم های‌های گریستند و به شدت اشک ریختند؛

«لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم الْإِحْتِفَاءَ مِنْ فُرَيْشٍ وَ الْهَرَبَ مِنْهُمْ إِلَى السَّعْبِ لِحَوْفِهِ عَلَى نَفْسِهِ اسْتَشَارَ أَبَا طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَأَشَارَ بِهِ عَلَيْهِ ثُمَّ تَقَدَّمَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ يَضْطَجِعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم لِيُوقِيَهُ بِنَفْسِهِ فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعُيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ وَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ اضْطَجَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَكَانَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا ابْنَةَ إِيَّيْ مَقْتُولٍ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ:

كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِسُغُوبٍ
لِفِدَاءِ التَّجِيبِ وَ ابْنِ التَّجِيبِ
وَ الْبَاعِ وَ الْفِنَاءِ الرَّحِيبِ
فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَ غَيْرُ مُصِيبٍ
أَخِذْ مِنْ سِهَامِهَا بِتَصِيبٍ

اضْرِبْنِ يَا بَنِي فَالْضَّبْرُ أَحْسَنُ
قَدْ بَدَلْنَاكَ وَ الْبَلَاءُ شَدِيدٌ
لِفِدَاءِ الْأَعْرَ ذِي الْحَسَبِ الثَّقَابِ
لَنْ يُصِيبَكَ الْمَوْتُ فَالْتَّبَلُ يُبْرَى
كُلُّ حَيٍّ وَ لَنْ تَمَلَى بَعِثِشْ

قال فقال أمير المؤمنين عليه السلام

وَ اللَّهُ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ جَارِعاً
وَ تَعَلَّمْتُ أَيَّ لَمْ أَرَلْ لَكَ طَائِعاً
نَبِيَّ الْهُدَى الْمُحْمُودِ طِفْلاً وَ يافعاً.

أَتَأْمُرُنِي بِالضَّبْرِ فِي نَصْرِ [حُبِّ] أَحْمَدَ
وَ لَكَيْتَنِي أَحَبَّبْتُ إِظْهَارَ نَصْرَتِي
وَ سَعِي لَوْجِهِ اللَّهُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ ذَلِكَ:

وَ مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ بِالْحَجْرِ
فَتَجَاهَ ذُو الطَّوْلِ الْكَرِيمِ مِنَ الْمَكْرِ
وَ ذَلِكَ فِي حِفْظِ الْأَلْهِ وَ فِي سِتْرِ
وَ قَدْ صَبَرَتْ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ
وَ أَضْمَرْتُهُ حَتَّى أَوْسَدَ فِي قَبْرِى

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى
رَسُولُ إِلَهِ الْخَلْقِ إِذْ مَكَّرُوا بِهِ
وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ بِاللَّيْلِ آمِناً
وَ بَيْتُ أُرَاعِيهِمْ وَ هُمْ يُنْبِئُونِي
أَرَدْتُ بِهِ نَصْرَ الْأَلْهِ تَبْتُلًا

اشک ماتم و اندوه. بعد هم دستوردادند پیکر مطهر ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را غسل دهند؛ کفن کنند و او را به آیین مسلمانی به خاک بسپارند. چطور ممکن است بگوییم ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مؤمن و مسلمان نبودند و مشرک و کافر از دنیا رفتند؟! سپس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خدا برای ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب مغفرت کردند و در حق ایشان دعا کردند. آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد یک مشرک چنین کاری را می‌کنند؟!^{۱۵}

این حرف‌ها از صدر اسلام بود. به خاطر کینه‌ها و به تعبیر دعای ندبه، احقاد: «أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ حَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ عَيْرَهْنَ»^{۱۶} که از جنگ‌های نخستین روزهای ظهور اسلام در قلب مشرکین نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ انباشته شده بود؛ از زمان خود امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ این حرف‌ها مطرح بود.

در زمان امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ همین حرف در مورد ایمان ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مطرح شد. بنابه آنچه روایت شده است، امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! مگر خود شما نقل

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۱۶۳ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۷۶ و موسوی، فخار بن معد، ایمان ابی طالب، ص ۲۶۷.

«أَنَّ أَبَا طَالِبٍ لَمَّا مَاتَ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَذَنَهُ بِمَوْتِهِ فَتَوَجَّعَ عَظَمًا وَ حَزَنَ شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ أَمْضِ فَنَتَوَلَّ غُسْلَهُ فَإِذَا رَفَعْتَهُ عَلَيَّ سَرِيرَهُ فَأَعْلَمْنِي فَفَعَلْتُ فَأَعْتَرَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ مَحْمُولٌ عَلَيَّ زُهُوسَ الرِّجَالِ فَقَالَ لَهُ وَصَلْتِكَ رَجْمٌ يَا عَمَّ وَ جُرَيْتٌ خَيْرٌ فَلَقَدْ رَبَّيْتُ وَ كَفَلْتُ صَغِيرًا وَ نَصَرْتُ وَ آرَزْتُ كَبِيرًا ثُمَّ تَبِعَهُ إِلَى حُفْرَتِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَمَّ وَ اللَّهُ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ لَأَشْفَعَنَّ فِيكَ شَفَاعَةً يَعْجَبُ لَهَا الثَّقَلَانِ.»

ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۹۹ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۹ و ۱۰.

«عن علي قال: أخبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بموت أبي طالب فبكى ثم قال: اذهب فاغسله و كفنه و وارده. غفر الله له و رحمه! قال: ففعلت ما قال. و جعل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يستغفر له أياما. و لا يخرج من بيته حتى نزل عليه جبريل عَلَيْهِ السَّلَامُ محذره الآية: «ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين و لو كانوا أولى قرى» (التوبة: ۱۱۳). قال علي عَلَيْهِ السَّلَامُ: و أمرني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاغتسلت.»

^{۱۶}. مجلسی، بحار، ج ۹۹، ص ۱۰۶ و سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۹۶ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

نکردید که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: فاطمه بنت اسد عليها السلام، مادر امیرالمؤمنین عليه السلام و همسر ابوطالب عليه السلام، از سابقات در اسلام است؟ این واقعیت را خودتان قبول دارید؛ که از نخستین زنانی است که در اسلام سبقت گرفت و اسلام آورد؟ اگر ابوطالب عليه السلام مشرک بودند؛ مشرک زندگی کردند و مشرک مُردند؛ مگر ممکن بود این بانوی بزرگوار مسلمان تا آخر عمر در خانه‌ی ابوطالب عليه السلام زندگی کنند و همراه ایشان باشند؟ این چه اتهامی است که به ابوطالب عليه السلام می‌زنید؟! اگر ابوطالب عليه السلام مشرک بودند؛ به محض اینکه فاطمه بنت اسد عليها السلام ایمان می‌آورند؛ طبق حکم اسلام باید از ایشان جدا می‌شدند.^{۱۷}

بنابه نقل امام باقر عليه السلام همین مسأله را مطرح کرده‌اند. کینه‌های نسبت به امیرالمؤمنین عليه السلام و تبعات آن، نسبت به بستگان امیرالمؤمنین عليه السلام واقعیتی است که در طول تاریخ اسلام یک روز هم متوقف نشده است. امام باقر عليه السلام (قریب به این مضمون) فرمودند: ایمان ابوطالب عليه السلام بر ایمان بسیاری از مؤمنان و مسلمان‌ها ترجیح دارد و فرمودند: امیرالمؤمنین عليه السلام دستور می‌دادند افراد به نیابت و نیت ابوطالب عليه السلام حج به جا آورند. چطور ممکن است ابوطالب عليه السلام

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۱۵۷ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۶۹ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۷، ص ۳۶۳.

«و روى أن علي بن الحسين عليه السلام سئل عن هذا فقال وا عجبا إن الله تعالى نهى رسوله أن يتزر مسلمة على نكاح كافرٍ و قد كانت فاطمة بنت أسدٍ من السابقات إلى الإسلام و لم تنزل تحت أبي طالب حتى مات.»

مسلمان نبودند و امیرالمؤمنین علیه السلام چنین دستوری می دادند؟ این چه حرفی است شما راجع به ابوطالب علیه السلام می زنید؟!^{۱۸}

تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند که مظلوم هستند. مظلومیت ایشان به قدری گسترده است که در طول تاریخ بستگان، شیعیان و همه‌ی اهل بیت، اصحاب و دوستان ایشان علیهم السلام را هدف قرار می دهد.

باز بنابه نقل زمان امام صادق علیه السلام هم همین مسأله مطرح شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: ایمان ابوطالب علیه السلام مانند ایمان اصحاب کهف است. ایشان دو برابر دیگر مؤمنان اجر می برند.^{۱۹}

ذره‌ای در ایمان ابوطالب علیه السلام تردید نیست. هرکس این ایمان را از روی بغض به امیرالمؤمنین علیه السلام انکار کند؛ نشان دهنده‌ی نهایت کینه تیزی اوست و نمی توان گفت جهل اوست؛ چون چه کسی می تواند نسبت به مسأله‌ای به این آشکاری جاهل باشد.

^{۱۸}. مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۱۵۶ و مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۷۰ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۶۸.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَمَّا يَقُولُهُ النَّاسُ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ فِي صُحْبِ مَنْ نَارٍ فَقَالَ لَوْ وُضِعَ لِيْمَانُ أَبِي طَالِبٍ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَ لِيْمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي الْكِفَّةِ الْآخَرَى لَرَجَحَ لِيْمَانُهُ ثُمَّ قَالَ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ يَأْمُرُ أَنْ يُحْجَجَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَمْنَةَ وَ أَبِي طَالِبٍ فِي حَيَاتِهِ ثُمَّ أَوْصَى فِي وَصِيَّتِهِ بِالْحَجِّ عَنْهُمْ.»

^{۱۹}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ و حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲۵ و مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۷۸.

«إِنَّ مَثَلِ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.»

به هر صورت همان طور که عرض کردم؛ روز هفتم ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت، نقل قوی تر رحلت ابوطالب عليه السلام است؛ البته نقل دیگری وجود دارد که بیست و هشتم ماه رجب است؛ ولی نقل قوی تر هفتم ماه رمضان است. رحلت حضرت ابوطالب عليه السلام را به فرزند بزرگوارشان، امیر المؤمنین عليه السلام و سلاله‌ی پاکشان، امام عصر ارواحنا فداه، تسلیت می‌گوییم.

از حادثه‌ی رحلت ابوطالب عليه السلام سه روز بیشتر نگذشته بود؛ که دومین داغ جانگداز بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و خدیجه عليها السلام، همسر باوفای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، هم از دنیا رفتند.^{۲۰} پناه بر خدا! ابوطالب عليه السلام، حامی و مدافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه عليها السلام، آرام‌بخش دل، قلب و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هر دو با هم رفتند. همان طور که پدر و مادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سنین طفولیت رفتند و ایشان تنها ماندند؛ یکبار دیگر این حادثه تکرار شد. بانوی بزرگواری که بنده در روایات متعدّد دیدم که بعد از رحلت خدیجه عليها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا پایان عمر، هربار که به مناسبتی نام حضرت خدیجه عليها السلام برده می‌شد؛ حالشان دگرگون می‌شد و اشک در چشمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلقه می‌زد.

حتّی دیدم بعضی جاها، برخی از همسران دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، مثل عایشه، به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند؛ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! خدیجه عليها السلام یک پیرزنی بود؛ مُرد. خدا که بهتر از او را نصیب شما کرد. حضرت فرمود: دهانت را ببند (قریب به این مضمون)! شما کجا و خدیجه عليها السلام کجا! چه کسی خدیجه عليها السلام را می‌شناسد؟ زمانی که من تنها بودم و هیچ یار و حامی‌یی نداشتم، او

^{۲۰}. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵ و ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷.

اولین فردی بود که به من ایمان آورد و با همه‌ی هستی، خودش را فدای من کرد. شما کجا و خدیجه عَلَيْهَا کجا؟!^{۲۱}

گذری بر زندگی حضرت خدیجه عَلَيْهَا

بنابه نقل تاریخ خدیجه عَلَيْهَا پانزده سال قبل از عام الفیل متولد شدند. نام مادر ایشان فاطمه بود؛ همان طور که دخترشان فاطمه عَلَيْهَا نام گرفت. پدر خدیجه عَلَيْهَا هم خُوَیَلد بود؛ لذا این دختر بزرگوار خدیجه بنت خویلد عَلَيْهَا نام گرفت.^{۲۲} در منابع دیدم در دوران جاهلیت حضرت خدیجه عَلَيْهَا را طاهره صدا می زدند؛ یعنی به خاطر نهایت درجه‌ی طهارت، پاکی، تقوا و نزهت روح این بانوی بزرگوار، با اینکه اسمشان خدیجه عَلَيْهَا بود، ایشان را طاهره صدا می زدند.^{۲۳} همان طور که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را امین می خواندند؛ خدیجه عَلَيْهَا را هم طاهره صدا می زدند.

این بانوی بزرگوار، ثروتمندترین بازرگان مکه بودند؛ ثروت انبوه! خانه‌ی مجلل! امکانات بسیار اشرافی! از همه‌ی دنیا بهترین جمع شده بود! و زینت آلات درخانه‌ی ایشان بود! خدیجه عَلَيْهَا

^{۲۱}. مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۸ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۰۸ و محدّث قمی، سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۵۸.

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ قَالَ: ذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَدِيجَةَ يَوْمًا وَهُوَ عِنْدَ نِسَائِهِ فَبَكَى فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَا يُبْكِيكَ عَلَى عَجُوزٍ حَمْرَاءَ مِنْ عَجَائِزِ بَنِي آسَدٍ فَقَالَ صَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبْتُمْ وَآمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرْتُمْ وَوَلَدْتِ لِي إِذْ عَقَمْتُمْ فَأَلَتْ عَائِشَةُ فَمَا زِلْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذِكْرِهَا.»

^{۲۲}. ابن عبدالبرّ، الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷ و ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۶، ص ۷۸ و ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۱.

^{۲۳}. ابن عبدالبرّ، الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷ و ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۶، ص ۷۸ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۷. «كانت تدعى في الجاهلية

الطاهرة»

یک زن اشرافی ثروتمند بازرگان؛ در عین نهایت طهارت و نزهت و همین‌طور عین رقت قلب، مردم‌دوستی و خدمت به خلق بودند.

خدیجه ع قبل از ازدواج با رسول الله ص دو بار ازدواج کرده بودند. بنابه آنچه که نقل شده است، همسر اول ایشان ابوهاله‌ی تمیمی نام دارد. خدیجه ع از ابوهاله یک پسر به دنیا می‌آورند؛ که اسم او هند قرار می‌گیرد. هندی‌ابی‌هاله یکی از اصحاب امیرالمؤمنین ع است؛ که در جنگ جمل، در رکاب امیرالمؤمنین ع شهید شد^{۲۴}. هند اولین پسر خدیجه ع است. ابوهاله از دنیا می‌رود و خدیجه ع بیوه می‌شوند.

بعد از مرگ ابوهاله، دومین فردی که با خدیجه ع ازدواج می‌کند، عتیب بن عائد نام دارد.^{۲۵} خدیجه ع از عتیب هم دختری به دنیا می‌آورند؛ که نام او را هند یا هنده می‌گذارند. عتیب هم از دنیا می‌رود.^{۲۶} خدیجه ع بیوه هستند و سرمایه‌دار و بازرگان بزرگی که سرمایه‌شان را در اختیار افراد مورداعتماد خود قرار می‌دادند؛ آنها را به سفرهای بازرگانی می‌فرستادند و خدا هم سود سرشاری نصیبشان می‌کرد.^{۲۷}

^{۲۴} ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۴۵ و ابن‌اثیر، اسدالغایة، ج ۴، ص ۶۴۱ و ذهبی، تاریخ‌الاسلام، ج ۳، ص ۵۳۵.

^{۲۵} ذهبی، تاریخ‌الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۷.

^{۲۶} ابن‌حجر، الاصابة، ج ۸، ص ۳۴۷ و ابن‌حبیب، المحبر، ص ۷۸ و ابن‌جوزی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۶.

^{۲۷} صالحی‌شامی، سیل‌الهدی، ج ۲، ص ۱۵۸ و ابن‌هشام، سیرة‌النّبویة، ج ۱، ص ۱۸۸.

خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ چهل ساله هستند؛ که قصد یک سفر تجاری به شام می‌کنند. غلامی به نام میسر دارند و ظاهراً پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از طریق او خبر می‌کنند. در این ماجرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیست و پنج ساله هستند و پانزده سال به بعثت و اعلام پیامبری ایشان مانده است. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ سرمایه‌ای را در اختیار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار می‌دهند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همراه با میسر برای سفر تجاری به شام می‌روند و در همان سفر است که به آن راهب مسیحی، نسطور راهب، برمی‌خورند؛ که او خبر می‌دهد این جوان بیست و پنج ساله پیامبر آخرالزمان است و در آینده به رسالت مبعوث خواهد شد. در این سفر کرامات و معجزات متعددی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سر می‌زند؛ که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از سفر برمی‌گردند؛ خب سود نسبتاً کلانی هم در آن سفر تجاری به- دست آورده بودند؛ آن را در اختیار خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ قرار می‌دهند و میسر خصوصی داستان راهب و کراماتی را که در سفر از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرزده بود، برای حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ نقل می‌کند.^{۲۸}

«لما بلغ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خمسا و عشرين سنة و ليس له بمكة اسم إلا الأمين لما تكاملت فيه خصال الخير قال له أبو طالب يا ابن أخي أنا رجل لا مال لي و قد اشتد الزمان علينا و أحت علينا سنون منكرة و ليست لنا مادة و لا تجارة و هذه غير قومك قد حضر خروجها إلى الشام و خديجة بنت خويلد تبعث رجلا من قومك في إيرانها فيتجرون لها في مالها فيصيبون منافع فلو جئتها فعرضت نفسك عليها لأسرت إليك و فضلتك على غيرك لما يبلغها من طهارتك و أني كنت أكره أن تأتي الشام و أخاف عليك من اليهود و لكن لا نجد من ذلك بدا و كانت خديجة امرأة باكرة ذات شرف و مال كثير و تجارة تبعث بها إلى الشام فتكون غيرها كعامه غير قریش تستأجر الرجل و تدفع المال مضاربة...»

^{۲۸}. مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۴۱ و حلی، رضی‌الدین علی‌بن یوسف بن مطهر، العدة القویة، ص ۱۴۲ و ابن-اثیر، اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۳ و ابن حجر، الاصابة، ج ۶، ص ۳۹۷ و مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۹۷ و ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۲۴ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۴.

حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ که از یک سو به امانتداری و از سوی دیگر به مدیریت و قدرت تجاری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متوجه شده بود؛ با خرددار شدن از کرامات و وعده‌ی راهب مسیحی به شدت به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علاقمند می‌شود. سپس خودش مستقیماً و یا از طریق شخصی، پیشنهاد ازدواج می‌دهند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم می‌گویند: در این زمینه من باید با عموهایم مشورت کنم. پس از مشورت با عموها، پذیرفته می‌شود و مجلسی تشکیل می‌گردد و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به عقد و ازدواج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درمی‌آیند؛ درحالی که همسر پانزده سال بزرگتر از شوهر هستند.^{۲۹}

از روزی که خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به ازدواج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درمی‌آیند؛ تمام ثروت، زندگی و آبروی خود را به پای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌ریزند. همان روز در ماجرای این ازدواج خدا می‌داند چقدر زنان اشراف عرب به حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ زخم‌زبان زدند؛ که تو با یک یتیم فقیر تهیدست ازدواج می‌کنی؛ تویی که همه‌ی سرمایه‌داران عرب آرزوی همسری تو را دارند!^{۳۰}

^{۲۹}. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۷۴ و مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۱۴ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸ و ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳ و مطهرین طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۰.

^{۳۰}. مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۸۰ و صدوق، امالی، ص ۵۹۳ و قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۲۴.

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ كَانَتْ وِلَادَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ نَعَمْ إِنَّ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا رِضْوَانُ اللَّهِ لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَجَرَتْهَا نِسْوَةٌ مَكَّةَ فَكُنَّ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهَا وَلَا يُسَلِّمْنَ عَلَيْهَا وَلَا يَتَرَكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ مِنْ ذَلِكَ ...»

ابوالقاسم، الكوفی، الاستغاثة، ج ۱، ص ۷۰.

خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ هر چه داشتند خالصانه به پای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ریختند و نخستین مؤمن به رسول -
 الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند. زمانی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بعثت مبعوث شدند؛ اولین کسی که به رسول -
 الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورد، خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ بودند و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دومین فرد بودند.^{۳۱} نقل شده
 است این سه، یعنی پیغمبر، خدیجه و امیرالمؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، به مسجدالحرام می آمدند؛ با هم
 مشغول عبادت بودند و هنوز در عالم هیچ مسلمانی جز از این سه وجود نداشت.^{۳۲}

در سه سال شعب هم این زن اشرافی با آن زندگی مجلل و مفرح، این سه سال را در گرسنگی،
 سختی و مشقت طی کردند؛ طوری که پس از سه سال به شدت کاهیده شدند و چند روز بعد از
 دنیا رفتند.^{۳۳}

در داستان ازدواج خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ نقل شده است که خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ خواب دیدند خورشید در آسمان
 مکه دور می زند؛ سپس آمد وارد خانه ی خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ شد. فردا صبح خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ نزد ورقه بن -

۳۱. مجلسی، بحار، ج ۴۹، ص ۲۹ و سیدبن طاووس، الطرائف، ج ۱، ص ۲۷۶ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۶۴.

«وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ قَوَاسِئَهُ بِهَا لَهَا ثُمَّ آمَنَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَمِعَ سِنِينَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئاً طَرَفَةً
 عَيْنٍ وَ لَمْ يَعْبُدْ وَثَناً وَ لَمْ يَأْكُلْ رِثاً وَ لَمْ يُشَاكِلِ الْجَاهِلِيَّةَ فِي جَهَالَتِهِمْ»

۳۲. مجلسی، بحار، ج ۳۸ و ص ۲۰۲ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۱۴ و بحرانی، البرهان، ج ۵، ص ۴۵۴.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي خَبَرٍ يَذْكُرُ فِيهِ كَيْفِيَّةَ بَعْثَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ قَائِمٌ يُصَلِّي مَعَ خَدِيجَةَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَقَالَ لَهُ مَا هَذَا يَا مُحَمَّدُ قَالَ هَذَا دِينُ اللَّهِ قَائِمٌ بِهِ وَ صَدَفَهُ ثُمَّ كَانَا يُصَلِّيَانِ وَ يَرْكَعَانِ وَ يَسْجُدَانِ فَأَبْصَرَهَا أَهْلُ مَكَّةَ فَقَفَسَا الْخَبَرَ فِيهِمْ أَنَّ
 مُحَمَّداً قَدْ جُنَّ فَتَزَلَّ "ن وَ الْقَلَمُ وَ مَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمُخْتَوٍ" (قلم، ۱ و ۲)»

۳۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۷ و ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۴ و بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۱ -
 ۳۱۵ و ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۹.

نوفل، که از اهل فضل و علم مکه بود، رفتند؛ خوابشان را تعریف کردند و او تعبیر کرد. گفت تو به زودی با مردی که شهرتش جهانی می‌شود و شخصیت عظیمی است، ازدواج خواهی کرد.

شبهه اینها موارد متعددی است؛ حتی نقل شده است یکبار جلسه‌ای در خانه‌ی خدیجه عَلَيْهَا بود و یکی از علمای بزرگ یهود هم حضور داشت؛ که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رد شدند. این عالم یهودی گفت: می‌شود آن جوان را صدا بزنید که بیاید؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدا کردند و حضرت آمدند. این عالم یهودی بدن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علائم ایشان را دید. گفت: این فرد به زودی به پیامبری مبعوث می‌شود و آخرین پیغمبر خداست.

خدیجه عَلَيْهَا این خبرها را داشت که آن‌گونه به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دل باخت و فقط به خاطر عشق معنوی بود که این بانوی بزرگوار خودشان پیشنهاد ازدواج با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دادند و همه‌ی هستی‌شان را نثار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کردند. در طول دوران بیست و پنج سال زندگی با رسول-الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، یعنی از چهل سالگی تا شصت و پنج سالگی خدیجه عَلَيْهَا و از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خدیجه عَلَيْهَا کانون آرامش و نقطه‌ی امنیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودند. شش فرزند هم خدا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خدیجه عَلَيْهَا داد. دو پسر که نام یکی قاسم و دیگری عبدالله است؛ که نام دیگر اینها یکی طیب و دیگری طاهر است. این دو پسر قبل از بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند. خدا چهار دختر هم به خدیجه عَلَيْهَا داد.^{۳۴} دو تا از دخترها، یکی رقیه و دیگری ام‌کلثوم است؛ که قاتل این دو عثمان است. ابتدا عثمان به خواستگاری آمد و با

^{۳۴} ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸ و ابن‌اثیر، اسدالغابة، ج ۶، ص ۸۱ و ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴.

یکی از این دو ازدواج کرد و به قدری در خانه او را اذیت کرد، تا بالاخره او را کشت؛^{۳۵} سپس دومین دختر را هم خواستگاری کرد؛ به ازدواج او درآمد و او را هم بالاخره کشت.^{۳۶}

۲۵

۳۶. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۲ و مجلسی، بحار، ج ۲۲، ص ۱۶۱ و فیض کاشانی، وافیه ج ۲، ص ۲۱۲.

«فَضْرَبَ عُثْمَانُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ أَنْتِ أَخْبَرْتِ أَبَاكَ بِمَكَانِهِ فَبَعَثْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَشْكُو مَا لَقَيْتُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْنَى خِيَابِكَ مَا أَقْبَحَ بِالْمَرْأَةِ ذَاتِ حَسَبٍ وَ دِينٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَشْكُو زَوْجَهَا فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ مَرَاتٍ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ لَهَا فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ خُذْ سَيْفَكَ وَ اسْتَمِلْ عَلَيْهِ ثُمَّ آتَيْتِ بِنْتَ ابْنَةِ ابْنِ عَمِّكَ فَخُذْ يَدَهَا فَإِنْ حَالَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا أَخَذْ فَاحْطُمْهُ بِالسَّيْفِ وَ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَالْوَالِدِ مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَى دَارِ عُثْمَانَ فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ رَفَعَتْ صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ وَ اسْتَعْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ بَكَى ثُمَّ أَدْخَلَهَا مَنْزِلَهُ وَ كَشَفَتْ عَنْ ظَهْرِهَا فَلَمَّا أَنْ رَأَى مَا يَظْهَرُهَا قَالَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مَا لَهُ قَتْلِكَ قَتَلَهُ اللَّهُ وَ كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ وَ بَاتَ عُثْمَانُ مُلْتَحِفًا بِجَارِيَتِهَا فَمَكَثَ الْأَثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثَاءِ وَ مَاتَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فَلَمَّا حَضَرَ أَنْ يُخْرَجَ بِهَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ مَعَهَا وَ خَرَجَ عُثْمَانُ يُشْتَبِعُ جَنَازَتَهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ مَنْ أَطَافَ الْبَارِحَةَ بِأَهْلِهِ أَوْ بِقَاتِلِهِ فَلَا يَتَّبِعَنَّ جَنَازَتَهَا قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَلَمْ يَنْصَرِفْ فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ لِيَنْصَرِفَنَّ أَوْ لِأَسْمِيَنَّ بِاسْمِهِ فَأَقْبَلَ عُثْمَانُ مُتَوَكِّئًا عَلَى مَوْئِلٍ لَهُ مُمَسِّكًا بِبَطْنِيهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَشْتَكِي بَطْنِي فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْصَرِفَ قَالَ انْصَرِفْ وَ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّيْنِ عَلَى الْجِنَازَةِ.»

کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۳۶ و مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۲۶۱ و فیض کاشانی، وافیه، ج ۲۵، ص ۶۲۳.

«أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آيُفُلْتُ مِنْ صَغَظَةِ الْقَبْرِ أَخَذَ قَالَ فَقَالَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ صَغَظَةِ الْقَبْرِ إِنَّ رُقِيَّةَ لَمَّا قَتَلَهَا عُثْمَانُ وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَبْرِهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَ قَالَ لِلنَّاسِ إِنِّي ذَكَرْتُ هَذِهِ وَ مَا لَقَيْتُ فَرَقْتُ لَهَا وَ اسْتَوْهَيْتُهَا مِنْ صَمَةِ الْقَبْرِ قَالَ فَقَالَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي رُقِيَّةَ مِنْ صَمَةِ الْقَبْرِ فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهُ قَالَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ سَعْدٍ وَ قَدْ شَيَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ سَعْدٍ يُصَمُّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ تَحَدَّثَ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحْجِفُ بِالْبُؤُولِ فَقَالَ مَعَادُ اللَّهِ إِنْ كَانَ مِنْ زَعَاوَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ هَنِينًا لَكَ يَا سَعْدُ قَالَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أُمَّ سَعْدٍ لَا تَحْتَبِي عَلَى اللَّهِ.»

مجلسی، بحار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ و حمیری، قرب الاسناد، ص ۹ و صدوق، خصال، ج ۲، ص ۴۰۴.

در کتاب مفاتیح (الجنان) در اعمال روزهای ماه مبارک رمضان صلواتی بر پیغمبر و اهل بیتشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نقل شده؛ که قرینه و تأیید مطلبی است که راجع به فرزندان حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌گوییم؛

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الطَّاهِرِ وَ الْقَاسِمِ ابْنَيْ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا» (قاسم و طاهر پسرهای خدیجه هستند).
خدایا! درود فرست بر قاسم و طاهر، دو پسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى زُفَيَّةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّكَ فِيهَا» خدایا! به رقیه، دختر پیامبرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، درود فرست و کسی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در رابطه با رقیه آزد و اذیت کرد، لعنت کن.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّكَ فِيهَا»^{۳۷} خدایا! برای ام‌کلثوم، دختر پیامبرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درود فرست و کسی که پیامبرت را در رابطه با ام‌کلثوم آزد، لعنت کن.

«عَنْ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَدِيجَةَ الْقَاسِمِ وَ الطَّاهِرِ وَ أُمِّ كَلْثُومٍ وَ زُفَيَّةَ وَ فَاطِمَةَ وَ زَيْنَبَ فَتَزَوَّجَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ تَزَوَّجَ أَبُو الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ وَ هُوَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ زَيْنَبَ وَ تَزَوَّجَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ أُمَّ كَلْثُومٍ وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا حَتَّى هَلَكَتْ وَ زَوَّجَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَانَهَا زُفَيَّةَ ثُمَّ وُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ وَ هِيَ مَارِيَةُ الْقُبَيْطِيَّةُ أَهْدَاهَا إِلَيْهِ صَاحِبُ الْأَسْكَنْدَرِيَّةِ مَعَ الْبُعْلَاءِ الشَّهْبَاءِ وَ أَشْيَاءَ مَعَهَا»

مقريزی، امتناع الاسماع، ج ۱، ص ۱۲۸ و ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۴، ص ۵ و طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۹۱.

«و في ربيع الأول هذا تزوج عثمان بن عفان رضي الله عنه بأم كلثوم بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم، و دخل بها في جادى الآخرة»

^{۳۷}. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۲۰ و مفید، محمدین محمد، المقنعة، ص ۳۳۲ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱۱، ص ۴۲۰.

این دو، دخترهای پیغمبر ﷺ هستند. لذا به عثمان هم «ذُو الثَّورَيْنِ»^{۳۸} می‌گویند؛ یعنی صاحب دو نور؛ چون با دو نفر از دخترهای پیغمبر ﷺ ازدواج کرد. دو دختر دیگری که خدا از خدیجه علیها السلام به پیامبر ﷺ داد؛ یکی زینب و دیگری فاطمه علیها السلام بود.

خدیجه علیها السلام بیست و پنج سال محرم اسرار رسول الله ﷺ و نقطه‌ی آرامش و امنیت پیامبر ﷺ بودند. اکنون پس از رنج سه ساله‌ی گرسنگی و مشقت‌های شعب ابی طالب علیها السلام، بعد از بیرون آمدن از شعب و بازگشت به مکه، خدیجه علیها السلام که سنّشان شصت و پنج ساله است و این همه رنج و مشقت هم متحمل شده‌اند؛ پیامبر ﷺ را تنها می‌گذارند و به عالم دیگر می‌روند؛ و دومین داغ به قلب پیامبر ﷺ می‌نشیند.^{۳۹}

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۳۸} ابن حجر، الاصابة، ج ۲، ص ۳۴۹ و سمعانی، الانساب، ج ۶، ص ۱۶ و ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۹۳.

^{۳۹} مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۲۰.

«وَفِي سَنَةِ عَشْرٍ مِنْ بُيُوتِهِ ﷺ ثُوْفِي أَبُو طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَارَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جِنَازَةَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ وَصَلْتِكَ رَحِمَ وَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا عَمَّ. وَفِي هَذِهِ السَّنَةِ تُوفِّيَتْ خَدِيجَةُ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ بِأَيَّامٍ ... وَتُوفِّيَتْ خَدِيجَةُ وَهِيَ بِنْتُ حَمْسٍ وَسِتِينَ وَدُفِنَتْ بِالْحَجُونِ وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْرَهَا وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ سِنَّةُ الْجِنَازَةِ وَالصَّلَاةُ عَلَيْهَا.»

و ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۸ و يعقوبی، تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.